

تاریخ بازداشت غیرقانونی در قرآن و عصر صدور حدیث

علی اصغر عوض پور کوشک^۱

سیدعلی ربانی موسویان^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۶/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۱۸، صفحه ۲۵۷ تا ۲۸۰ (مقاله پژوهشی)

چکیده

بازداشت و حبس از دیرینه تاریخ همواره یکی از مجازات های معمول نسبت به متخلفین از قوانین و مقررات ملل و نحل مختلف بوده است و در کنار آن همیشه بازداشت هایی غیرقانونی - به معنای اعم آن که شامل بازداشت به روش غیرقانونی و بازداشت بی گناهان است - رخ داده و یا امکان حدوث آن بوده است. از بهترین منابع جهت مطالعه این موضوع در همه دورانها سند قطعی الصدور قرآن کریم است. همچنین برای بررسی این موضوع در عصر صدور حدیث یعنی عصر حضور معصومین از پیامبر اکرم تا آغاز زمان غیبت، تاریخ و منابع روایی است. این پژوهش با روش توصیفی و تحلیلی به دنبال میزان، کیفیت، مقایسه و جستجوی علل بازداشت های غیرقانونی عصر مذکور است. یافته های پژوهش حاکی از آن است که به استثناء دوران حکومت نبی و وصی، اهم بازداشت های غیرقانونی در این دوران آغاز شده و با گذشت زمان رو به فزونی داشته و نسبت به بازداشت مذکور قرآن ی در زمان انبیاء گذشته چون یوسف شدت عمل داشته و بیشتر جنبه و علل سیاسی داشته است.

کلیدواژه ها: بازداشت غیرقانونی، بازداشت در قرآن، تاریخ بازداشت، حبس سیاسی. عصر صدور حدیث، مهمترین بازداشت.

^۱. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

Dr.avazpoor@gmail.com

^۲. استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی، واحد اسلامشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلامشهر، ایران. (نویسنده مسئول)

a.rabbani110@yahoo.com

درآمد

امیرمومنان علی علیه السلام در وصیت نامه اش به فرزند خویش امام حسن مجتبی علیه السلام می نویسد: و لاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا، بنده دیگری مباش درحالیکه خداوند تو را آزاد آفریده است. (نهج البلاغه، نامه ۳۱؛ ابن شعبه حرانی، ۱۳۶۳ش، ۷۷) و در خطبه ای میفرماید: ایها الناس ان ولد آدم لم یلد عبدا و لآامه و ان الناس کلهم احرارا.. ای مردم آدم ابوالبشر، فرزند بنده یا کنیزی به دنیا نیآورد و مردم همگی آزاد آفریده شده اند. (کلینی، ۱۳۶۴ش، ۹۹/۱) آزادی یکی از بزرگ ترین حقوق بشری و نعمت های الهی است اما از آنجا که آزادی مطلق و رها موجب سلب آزادی دیگران می گردد در اندیشه هیچ انسان غربی و شرقی تحقق آزادی واقعی با در نظرگرفتن همه انسا نها نمی تواند بدون قید و شرط باشد و از دیدگاه ادیان الهی و در نگرش توحیدی آزادی حقیقی در گرو بندگی الهی محقق می گردد. بنابر این آزادی به مفهومی که نخواهد مورد سوء استفاده و یا خودفربیی قرار گیرد حقیقی است که از یک سو از منظر تمامی انسان ها به رعایت حقوق دیگران و از سوی دیگر از منظر موحدین به رعایت حدود و فرامین الهی مقید می گردد. و آزادی که حال بشر را خوب خواهد کرد و منتج به رضایت ابناء بشر خواهد شد محدود به دو حد مذکور است. اما برای تحقق بندگی خدا نیز از سویی باید از بندگی غیر او سرباز زد و از سوی دیگر سر سپرده او شد و این معنا نیز محقق نمی گردد مگر اینکه به آنکه از جانب خدا نه خود می گوید و واسطه و ناطق از جانب خدا است - و در این ابلاغ نیز مصون و محفوظ از جانب او است - گوش جان سپرد و از آنکه سخن از جانب خود یا غیر خدا و به آراء ابناء بشری و استحسانات شخصی می گوید پیروی نکند. لذا امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه (و اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله) (توبه/۳۱) فرمودند به خدا سوگند که برای ایشان نماز و روزه نمی گزارند بلکه آنها را در معصیت خدا اطاعت می کردند. (برقی، محاسن، ۱۳۷۱ش، ۲۴۶/۱) و کلینی نقل می کند: من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق یودی عن الله عز و جل فقد عبد الله و ان کان الناطق یودی عن الشیطان فقد عبد الشیطان، هرکس به حرف های سخنوری گوش دهد در حقیقت او را بندگی کرده است. اگر گوینده از جانب خدا می گوید شنونده خدا را بندگی کرده است و اگر از جانب شیطان می گوید شیطان را بندگی کرده است. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۶ / ۴۳۴) لذا به حکم آنکه معصوم، صاحب مقام ((ما ینطق عن الهوی)) بوده و آنچه می گوید به اجتهاد شخصی نیست که در آن خطا راه داشته باشد، بندگی خدا منحصر در بندگی حجت خدا به معنای مذکور در این روایت است یعنی به معنای اطاعت مطلق از حجت خدا است چنانکه کلینی از طبری نقل می کند من در خراسان بالای سر امام رضا علیه السلام بخدمت ایستاده بودم و جمعی از بنی هاشم که اسحاق بن موسی نیز در میانشان بود خدمت انحضرت بودند امام فرمودند: ای اسحاق به من خبر رسیده که مردم (اهل سنت) می گویند ما عقیده داریم که مردم بنده ما هستند نه سوگند بخویشی و قرابتی که با پیغمبر دارم نه من هرگز این

سخن را گفته ام و نه از پدرانم شنیده ام و نه به من خبر رسیده که یکی از آنها گفته باشد ولی من می گویم مردم بنده ما هستند در اینکه اطاعت ما بر آنها واجب است و ما بر آنها ولایت داشته و در دین پیرو ما هستند، هرکس حاضر است به غائبین برساند. (کلینی ۱۴۰۷ق، ج ۱/ ۱۸۷) همانطور که امام در این حدیث بیان می کند بندگی به معنای پرستش از حجت خدا منتفی و مردود است اما در مقابل، بندگی به معنای اطاعت و لزوم فرمانبری از حجت الهی ثابت و لازم است و عین بندگی خدا است چنانچه معصوم علیه السلام که به عنوان خلیفه الله در زمین است اگرچه ذاتا مابینت با خدای تعالی داشته و اعتقاد به یکی بودنش با خدا عین شرک است اما در مقابل، حکما با خدا یکی است و تمامی احکام الهی را دارد لذا طبق روایات متواتر اطاعتش اطاعت خدا، معصیتش معصیت خدا، محبت به او محبت خدا و محبت از جانب او محبت از جانب خداست و همچنین در بغض و دشمنی و سایر صفات است و این همان مرز بین غلو و تقصیر در شناخت امام است. اما این مقام از اختصاصات مقام عصمت است و منحصر در حجت خدا است لذا همانگونه که ذکر شد برای آنکه بندگی خدا محقق گردد از سوی دیگر باید از اطاعت بی چون و چرا و بی قید و حد غیر معصوم پرهیز نمود. ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام نقل می کند: ...ایاک ان تنصب رجلا دون الحجه فتصدقه فی کل ما قال، مبادا کسی جز حجت خدا را برپا داری و او را در هرچه می گوید تصدیق نمایی. (کلینی ۱۴۰۷ق، ۲/ ۲۹۸)

در مقابل این آزادی حقیقی، بندگی قرار دارد که یا به اختیار خود شخص صورت می گیرد و بندگی و اسارت واقعی انسان در مقابل غیر خالق خود محسوب شده و موجب انحطاط او می گردد و یا به صورت به دربندکشیدن وی توسط دیگران و محدود کردن محیط و فعالیت های می باشد که این نوع از بازداشت و حبس ممکن است صرفا ظاهری بوده و نسبت به مومنی صورت گیرد که از تمام تعلقات آزاد است مگر نسبت به حجت خدا و یا اینکه نسبت به شخصی صورت گیرد که دچار بندگی از نوع نخست نیز بوده و در باطن هم بنده غیر خدا است.

بازداشت و حبس

حبس در لغت و متون دینی به معنای بازداشتن و مکان بازداشت به کار رفته است. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۷/ ۴۲۳، ۲۶۳؛ ۸/ ۱۹۲، ۱۲۴) حبس یا همان زندان که نقطه مقابل آزاد گذاشتن فرد است جایی است که اشخاص از نظر فیزیکی در آن محدود و از بسیاری آزادی های شخصی محروم میشوند. آیین نامه اجرایی سازمان زندان ها و اقدامات تامینی و تربیتی کشور زندان را اینگونه تعریف نموده است: زندان محلی است که در آن محکومانی که حکم آنان قطعی شده است با معرفی مقامات قضائی و قانونی برای مدت معین یا به طور دائم به منظور تحمل کیفر، با هدف حرفه آموزی، بازپروری بازسازی نگهداری می شوند. (مصوب ۱۳۸۴/۹/۲۰) در واقع حبس از جمله اصلی ترین مجازات های سلب آزادی است. لذا گفته اند: سلب آزادی و بازداشت محکوم به منظور اجرای مجازات پس از حکم قطعی، حبس قانونی

است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۷، ۱۶۵۵)

اما بازداشت یا توقیف به معنای حبس متهم و مظنون در جریان تحقیقات مقدماتی است همچنین این اصطلاح درباره اموالی که در اجرای مفاد احکام دادگاه ها یا تعهدات مندرج در سند رسمی، توقیف می شوند و در وثیقه ای که داسرا به عنوان تامین از متهم اخذ میکند نیز به کار می رود. (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۵ش، ۵/۲) بنابراین توقیف هم در مورد اشخاص استعمال دارد هم اموال. بر همین اساس گفته اند: سلب آزادی از شخص یا مال او با حالت انتظار ترخیص در صورت اول توقیف شخص و در صورت دوم توقیف مال صدق می کند (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۷، ۱۴۴۵) در آیین نامه فوق الذکر در تعریف بازداشتگاه آمده است: بازداشتگاه، محل نگهداری متهمانی است که با قرار کتبی مقامهای صلاحیت دار قضایی تا اتخاذ تصمیم نهایی به آنجا معرفی می شوند. بنابراین بنا بر قوانین قضائی کشور بازداشت شدگان عوض زندان به بازداشتگاه ارسال میشوند تا حکم نهایی در مورد آنان صادر گردد.

بازداشت و حبس غیرقانونی

مفهوم مظنون، متهم و مجرم از منظر حقوقی متفاوت می باشد. مقصود از مظنون شخصی است که بر اساس امارات و قرائن معقول و مستندات موجود، ظن و گمان ارتکاب جرم از سوی وی وجود داشته باشد هرچند اطمینان و یقینی مبنی بر اینکه جرم از سوی وی ارتکاب یافته باشد وجود نداشته باشد و از طرفی هنوز به مرحله تفهیم اتهام نرسیده باشد. با تفهیم اتهام مظنون تبدیل به متهم می گردد (آشوری، ۱۳۸۳، ۸۷/۲) بنابراین متهم به کسی گفته می شود که تهمت (ارتکاب جرم) متوجه او است و هنوز رسیدگی به جرم مورد تهمت شروع نشده و یا اگر شده باشد به رای لازم الاجراء خاتمه نیافته باشد. و مجرم به کسی گویند که ارتکاب بزه در مورد او احراز شده و حکم قطعی در مورد اتهام به او صادر شده باشد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۷، ۳۲۱۲) بنابراین تعاریف این سه شخصیت متناسب با سه مرحله می باشد در مرحله ظن به ارتکاب جرم و پیش از تفهیم اتهام وی را مظنون و در مرحله پس از تفهیم اتهام و قبل از ثبوت جرم وی را متهم و در مرحله اثبات جرم و صدور حکم محکومیت وی را مجرم گویند.

اما مظنونان، متهمان و محکومان بی گناه اشخاصی هستند که در واقع امر مرتکب جرمی نگردیده اند و بلاجهت در فرآیند دادرسی کیفری درگیر شده اند و ممکن است در این مسیر آبرو، حیثیت، اموال، آزادی، تمامیت جسمانی، حقوق اجتماعی و حتی حیات خود را از دست داده باشند. ... به نظر می رسد مراد از فرد بی گناه کسی است که در فرآیند شکل گیری عناصر سه گانه عمل مجرمانه نه مباشرتا و نه به معاونت و تسبیب نقشی نداشته است فرد بی گناه به غلط متهم و محکوم شده در پاره ای مواقع به افرادی نیز اطلاق می گردد که در عنصر مادی جرم دخالت داشته باشند لیکن بنا به دلایلی از قبیل جنون، اجبار یا اکراه اصولا نیاستی مجازات می شدند زیرا اساسا هرچند عمل آنها جرم محسوب می

شده لیکن بواسطه اینکه این عوامل از موجبات رفع مسئولیت کیفری به شمار می روند در مورد آنها باید قرار منع تعقیب یا قرار موقوفی تعقیب حسب مورد صادر می گشت درحالیکه به اشتباه محکومیت یافته اند. به عبارت دیگر رفتار این دسته از افراد جرم محسوب میشود لیکن مجرم به شمار نمی روند به عبارت دیگر این دسته از افراد هرچند تمام رفتارهای مادی و لازمی را که مستلزم تحقق جرمی بوده است انجام داده اند ولی عمل آنها به دلیل زوال رکن قانونی جرم، فاقد عنوان مجرمانه است و نباید محکومیت می یافتند لیکن در پی بروز اشتباهات در دادرسی و بی توجهی قضائی و یا نادیده انگاشتن موازین دادرسی عادلانه یا تخطی از اصول حقوقی و قانونی دیگر محکوم به تحمل کیفر گردیده اند. (شاملو و مرادی، ۱۳۹۳ش، ۲۱۰-۲۱۱):

اصل ۳۷ قانون اساسی ایران مقرر داشته: اصل برائت است و هیچ کس از نظر قانونی مجرم شناخته نمی شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد. این اصل که همان اصل برائت کیفری است در واقع بر اساس اصل عملی استصحاب بنا شده است به این معنا که هنگام تردید در گناهکار بودن شخص، اصل استصحاب عدمی اقتضاء میکند که مظنون بی گناه بوده و تبرئه گردد. بنابراین برای سلب حق آزادی متهم از وی نیاز به وجود ادله محکم و موجهی است و الا بازداشت وی غیرقانونی بوده مگر در مواردی که به جهت اهمیت موضوع قانون استثناء کرده باشد در غیر اینصورت چنین بازداشتی مصداق خطای قضائی تلقی می گردد. خطای قضایی در مفهوم اعم به عنوان هر آنچه در مرحله رسیدگی تا دادرسی و ختم نتیجه، ناشی از برداشت نادرست یا قصور مقام رسیدگی کننده موجب ایجاد لطمه به حقوق فردی و دادرسی متهم و محکوم میگردد، تعبیر میشود. از این جهت بازداشت افراد بیگناه نیز در زمره یکی از مصادیق خطاهای قضایی محسوب می گردد. در حقیقت مهم ترین مصداق خطای قضایی، بازداشت و به دنبال آن محکومیت افراد بی گناه است. شایان ذکر است که بی گناهی میتواند واقعی و یا حقوقی باشد یعنی یا اساساً جرمی را مرتکب نگردیده و یا ادله کافی جهت اثبات مجرمیت وی وجود نداشته است. در هر حال هر گونه سلب آزادی از سوی مقام رسیدگی کننده در این حالت به مثابه نوعی خطای قضایی محسوب می گردد. (مقدسی و رضا قلی زاده، ۱۳۹۷ش، ۸۳)

در این پژوهش مقصود از بازداشت غیرقانونی معنای اعم آن مشتمل بر بازداشت و حبس مظنونین، متهمان و محکومین غیرقانونی و بی گناه است.

طرح مسئله

تحقق آزادی حقیقی منوط به رعایت حقوق الناس و حقوق الله است و هرآنچه یکی از این دو را خدشه دار کرده و به آنها تعدی نماید در واقع به آزادی اشخاص و در نهایت اجتماع خلل وارد خواهد نمود و برای برقراری و اطمینان از حصول این مهم، شرع مقدس و به دنبال آن مقننین حقوق موضوعه اقدام به وضع مقرراتی نموده اند و ضمانت اجرایی نیز برای آنها در نظر گرفته اند که

تخطی از آنها موجبات مجازات متخلفین را در پی خواهد داشت و از جمله این کیفرها حبس و سلب آزادی فرد مجرم است. اما در این میان برخی بازداشت ها و حتی حبس ها نسبت به مجرمین حقیقی انجام نمیشود و تنها مظنونین و متهمین بی گناه را نشانه می رود که میتواند در اثر خطا، جهل، تقصیر و یا بعضا از روی عمد قدرت حاکمه دستگاه قضا اعم از قاضی و غیر او صورت گیرد. قصص تاریخی قرآن کریم و بیش از آن تاریخ زندگی معصومین و حوادث عصر آنان نمونه های فراوانی از این نوع بازداشت ها و حبس های غیرمجاز و غیرعادلانه به خود دیده است که این پژوهش به بررسی این موارد و علل و مقایسه آنها خواهد پرداخت.

اولین پرسشی که به ذهن میرسد این است که آیا قرآن کریم کیفر بازداشت و حبس را تایید میفرماید یا خیر؟ مرور ادبیات بحث نشان میدهد که بعضی پژوهشگران تلاش کرده اند تا با استناد به چهار آیه مشروعیات مجازات زندان را به اثبات برسانند (خلیلی، ۱۳۸۵ ش، ۷۰-۷۵) اولین آیه، آیه ۳۳ سوره مائده در ارتباط با کیفر محاربه است و یکی از مجازات های چهارگانه محاربه را (نفی من الارض) می داند نویسنده استدلال میکند که برخی مفسرین آن را به حبس تفسیر نموده اند حال آنکه قول مشهور فقهای امامیه در مورد معنای نفی ارض (تبعید) است. آیه دوم، آیه ۱۵ سوره نساء در ارتباط با حکم زانیه است که می فرماید وی را در خانه اش تا هنگام وفاتش نگه دارید. اما اولاً این آیه بنا به قول مشهور مفسرین با حکم رجم و جلد نسخ شده است چنانچه در خود این آیه به آن اشاره شده و فرموده (او یجعل الله لهن سبیلاً) ثانیاً اگر هم قابل استناد باشد تنها برای اثبات حبس خانگی به کار می آید. آیه سوم، آیه ۱۰۶ سوره مائده در ارتباط با شخصی است که هنگام احتضار او فرا رسیده و میخواهد وصیت نماید و مسلمانی حضور ندارد و به وی اجازه داده می شود تا غیر مسلمان را به عنوان وصی بگیرد و آنگاه میفرماید در صورتیکه ورثه درباره این دو شاهد سوءظنی داشتند آنان را بعد از نماز حبس کنید تا سوگند یاد کنند که ما شهادت خود را به منظور سود مادی تحریف نکرده و شهادت خدای را کتمان نکرده ایم. اگرچه در این آیه از واژه (تجبسونهما) استفاده شده اما واضح است که مقصود این است که آنها را بعد از نماز نگاه دارند تا سوگند یاد کنند و این بازداشت چند دقیقه ای برای اقامه سوگند کجا و اثبات مشروعیات حبس کجا؟! آیه چهارم، آیه ۵ سوره توبه است که در آن دستور می دهد وقتی ماه های حرام تمام شد هر جا مشرکان را یافتید آنها را به قتل برسانید و بگیرید و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید. نویسنده به واژه (واحصروهم) استناد کرده و آن را در معنای بازداشت کردن محتمل دانسته و گفته عده ای قائل اند این عبارت بر مشروعیات زندان کردن اسیران دلالت دارد، در حالیکه ظهور لفظ (واحصروا) در محاصره کردن است و احتمال این معنا در لفظ مذکور قوی تر از احتمال مورد استناد نویسنده است و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال. بدین ترتیب آیات چهارگانه مذکور برای اثبات موضوع یادشده مناسب به نظر نمی رسد بنابراین اولین

پرسش همچنان باقی می ماند که موضع قرآن کریم نسبت به جواز و عدم جواز کیفر از طریق حبس چیست و دلیل ما در مورد آن چیست؟

در مرحله بعد مساله ی مورد طرح از این قرار است که وضعیت بازداشت های غیرقانونی در متن قرآن و در عصر صدور حدیث چگونه بوده است؟

و اینکه از مقایسه اقوام گذشته در آینه قرآن کریم با عصر حدیث چه نتیجه ای در مورد بازداشت ها خواهیم داشت؟ آیا وضعیت بهتر از دوران گذشته بوده یا خیر؟ و اگر متفاوت بوده علت این تفاوت چیست؟

و در نهایت اینکه اگر میان دوره های عصر صدور حدیث هم تفاوت هایی در این موضوع مشاهده می شود این تفاوت ها با چه اسبابی قابل توجیه است؟

۱- تاریخ بازداشت غیرقانونی در قرآن کریم

اگر چه با استمداد از تفاسیر چه بسا بتوان موارد تاریخی متعددی را در مورد بازداشت های غیرقانونی و به زندان کشیدن بی گناهان به شمار آورد اما تنها موردی که قرآن کریم در مورد آن صراحت داشته و به تفصیل از آن سخن گفته قصه حضرت یوسف است که حاوی نکات متعدد ارزشمندی است.

الف) بازداشت غیرقانونی یوسف نبی

در آیه ۲۵ این سوره آنجا که همسر عزیز مصر در کامجویی از یوسف موفق نمی گردد و در این هنگام با عزیز مصر مواجه می گردد برای رفع تهمت از خود می گوید (جزای آنکه به اهل تو قصد بد کند جز آنکه به زندان افکنده شود و عقوبت سخت ببیند چیست؟) از آنجا که در این آیه (سجن)، قسیم (عذاب الیم) قرار گرفته و هم عرض آن مجازاتی مستقل مطرح شده نشان می دهد که حبس و زندان کردن یکی از مجازات های رایج مصریان در آن زمان بوده که آنها از آن برای تنبیه مجرمین بهره می بردند. و از آیات بعدی این سوره نیز استفاده می شود آنها مکانهای مخصوصی را جهت حبس افراد تهیه کرده بودند و اساسا زندان در آن عصر دارای سازمان و تشکیلات منسجم و نظام مندی بوده است. قرآن کریم به اصل این نوع کیفر یعنی حبس اشکالی نگرفته است اما آنچه از قرآن در تعریف جریان یوسف استفاده می شود که زشت و ناروا است، بازداشت و به زندان کشیدن بی گناهی چون یوسف است آنجا که می فرماید (آنها با آنکه دلایل روشن پاکدامنی یوسف را دیدند باز چنین رای دادند که یوسف را مدتی زندانی کنند) (یوسف / ۳۵) همچنین از ادامه جریاناتی که قرآن در داستان یوسف نقل می کند نکات دیگری قابل استفاده است از جمله اینکه برخی از بازداشتها در آن زمان موقت تا تعیین تکلیف مظنون و یا متهم جهت صدور حکم نهایی بوده چنانچه در مورد دو بازداشتی که یوسف تعبیر خواب

آنها را بیان می کند و یکی را مژده آزاد شدن و ندیم و ساقی عزیز مصر شدن می دهد و دیگری را اخبار از محکومیت به مجازات سلب حیات و به صلیب کشیده شدن می دهد (یوسف گفت ای دو همراه زندانی من اما یکی از شما ساقی شراب شاه خواهید شد و اما آن دیگری به دار آویخته می شود تا مرغان مغز سر او را بخورند که در قضای الهی راجع به امری که سؤال کردید چنین حکم شده است) (یوسف/ ۴۱) از نکات قابل برداشت دیگر اینکه این زندان ها انفرادی نبوده و افراد امکان ارتباط، مجالسه و مباحثه با یکدیگر را داشته اند تا جایی که در بیان و تبلیغ عقاید خود نیز آزاد بوده اند چون قرآن کریم از تبلیغ توحید توسط یوسف نبی در زندان های مصریان بت پرست سخن می گوید اما هیچ اشاره ای به ممانعت زندانبان ها و یا مخالفت حاکمان وقت از عمل وی در درون زندان نکرده است (ای دو همراه زندانی من آیا خدایان متفرق و بی حقیقت بهترند یا خدای یکتای قاهر آنچه غیر از خدا می پرستید اسماء بی حقیقت و الفاظ بی معنایی است که شما خودتان و پدرانتان ساخته اید خدا هیچ نشانه الهیت و کمترین اثر خالقیت در آن خدایان باطل نهاده و تنها حکمفرمای عالم وجود خداست و امر فرموده که جز او کسی را نپرستید این آیین محکم است لکن اکثر مردم نمی دانند) (یوسف/ ۳۸ و ۳۹)

ب) رعایت اصل شخصی بودن مجازات در عهد یوسف نبی

از آیات سوره مبارکه یوسف دو نکته دیگر در زمینه بحث قابل استفاده است. اولاً در عهد مصریان معاصر یوسف نبی، مجازات گرو گرفتن و بازداشت همراه با بکار کشیدن مجانی جز مجازاتهای سارقین نبوده است که از آن می توان به بندگی موقت نیز تعبیر نمود چیزی که مجازات سارق نزد کنعانیان بود. لذا وقتی صواع و جام عزیز مصر مفقود شد و انگشت اتهام به سوی برادران یوسف رفت و آنها انکار نمودند برادران یوسف در پاسخ به این سوال کارگزاران یوسف که اگر شما سارق باشید و دروغگو، جزای شما چه خواهد بود؟ پاسخ دادند (جزای هر کس که این جام در رحل او یافت شود آن است که وی را به بندگی بگیرند که ما دزد و ستمکار را چنین کیفر می دهیم) (یوسف/ ۷۵) نکته دیگر اینکه وقتی جام در رحل بنیامین یافت شد و برادران یوسف از وی درخواست کردند که ما پدر پیری داریم اگر امکان دارد یکی از ما را جای بنیامین که امانت پدر نزد ماست بگیر و بازداشت کن. در مقابل با پاسخی از جانب یوسف مواجه شدند که همان مضمون اصل شخصی بودن مجازات است یعنی نمی توان کسی را بجای مجرم کیفر نمود (یوسف گفت به خدا پناه می برم ازاینکه جز آنکه متاع خود را نزد او یافته ایم دیگری را گرفته و بازداشت نماییم که اگر چنین کنیم ستمکار هستیم) (یوسف/ ۷۹) بنابراین یوسف که خود بازداشت شده ای بی گناه توسط عزیز مصر بود امروز که نیکی پروردگارش را با خود دیده بود (پروردگارش به من احسان کرد و مرا از زندان آزاد نمود) (یوسف/ ۱۰۰) و از چاه به تخت نشسته بود به شکرانه نعمت عزت الهی، بازداشت بی گناه را ممنوع اعلام کرد و اسوه جاوید شد.

ج) مشروعیت بازداشت و حبس مجرم در قرآن کریم

قرآن کریم نحوه مواجهه با مجرمین در قیامت را بازداشت کردن و گرفتن و سپس بردن به محل مجازات و عذابی مانند زندان تعبیر نموده است. در مورد بازداشت واژه (اخذ) و در مورد محل کیفر واژه (جحیم) را بکار برده و فرموده (به ماموران دوزخ گفته می شود گنهکار را بگیرد و او را به سوی دوزخ بکشید) (دخان/ ۴۷) و نیز فرموده (او را بگیرد و در غل کشید و آنگاه میان آتش دوزخ اندازید) (حافه/ ۳۰ و ۳۱). و در جای دیگر از این بازداشتگاه تعبیر به (سجین) می نماید که از ریشه سجن به معنای زندان و صفت مشبه بوده که اشاره به حبس ابدی مجرمین در این ندامتگاه دارد (چنین نیست که آنان می پندارند! همانا پرونده بدکاران در سجین است و تو چه می دانی که سجین چیست؟ آن سرنوشتی رقم خورده برای آنان است) (متفین/ ۷ و ۸). بنابر این قرآن کریم بازداشت مجرم و مجازات زندان را در مورد وی از تدابیر الهی در مواجهه با فجار دانسته و اصل آن را در جهت اخروی تایید نموده است چنانچه با بررسی دیگر آیات کریمه قرآن بدست می آید هیچ کجا در کتاب خدا اصل مجازات حبس را برای مجرمین ناپسند و مذموم نشمرده است بلکه آنچه را مذمت نموده و ناپسند دانسته مجازات حبس و بازداشت بی گناهان است. مانند سخنی که از زبان فرعون به موسی نقل می نماید (اگر غیر از من خدایی را بپرستی البته تو را به زندان خواهم کشید) (شعرا/ ۳۹) و یا مصادره اموال و ضبط دارایی های مردم از جانب حاکمان به عنف و زور است. مانند سخنی که خضر در حکمت معیوب کردن کشتی مساکین خطاب به موسی فرمود (چون در پشت سر آنها پادشاهی بود که کشتی ها را از آنها می گرفت و غصب می کرد) (کهف/ ۷۹).

۲. تاریخ بازداشت غیرقانونی در سنت

تاریخ گواه آن است که در زمان پیامبر اکرم (ص) بازداشتی غیرقانونی توسط پیامبر از بی گناهی صورت نگرفته چنانچه عصمت آن حضرت نیز مقتضی این امر می باشد. اما بلافاصله بعد از ایشان بازداشت های غیرقانونی متعدد و مهمی مشاهده می شود تا آن هنگام که حکومت به مدار حق بازگشته و در دست امیر مومنان علی(ع) قرار می گیرد و مجدد مانند زمان پیامبر هیچگونه بازداشت غیر مجازی توسط آن حضرت مشاهده نمی گردد مخصوصا که اساس حکومت آنحضرت نیز طبق فرمایش ایشان بر گرفتن حق مظلومین از ظالمین استوار گردیده بود. روش آن حضرت به گونه ای بود که در جنگ ها آغازگر جنگ نبود و به فرماندهان سپاه خویش نیز دستور می داد تا دشمن شروع به جنگ نکرده با دشمن پیکار نکنند (با دشمن جنگ را آغاز نکنید تا آنها شروع کنند) (نهج البلاغه، نامه ۱۵) و (جز با کسی که با تو پیکار کند پیکار مکن) (نهج البلاغه، نامه ۱۲) حتی دشمنان خود را برادران سرکش نامید (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱) و در سیره ایشان نه بازداشت مخالفین سیاسی به چشم می خورد که به منزله سرکوب دیدگاه های مخالف و منتقدین غالبا در حکومت های استبدادی و

نامشروع صورت می‌گیرد و نه بازداشت‌های غیر مستحقین مجازات که غالباً به جهت جهل والیان به احکام شریعت و عدم آگاهی از قرآن و سنت و منزوی نمودن عالمان حقیقی و جعل مراجع علمی رخ می‌دهد. در تقسیم بیت المال بر خلاف دیگران عرب را بر عجم و سفید را بر سیاه و ... ترجیح نمیداد و وقتی شخصی از انصار به وی اعتراض کرد که به من سه دینار دادی و به این غلام سیاهی که بعد از من آمد هم سه دینار دادی در حالیکه من وی را همین دیروز آزاد کرده بودم! حضرت فرمود من در کتاب خدا نگرستم و در آن برتری برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق ندیدم (که یکی کنیز زاده بود و دیگری فرزند آزاد) (کلینی، ۱۳۶۴ش، ۹۹/۱) شهرت عدالت علوی تا جایی است که جرج جرداق مسیحی نام کتاب خود را در شرح زندگی آنحضرت، (الامام علی صوت العداله الانسانیه) می‌گذارد و استفان فلوتن علت گرایش ایرانیان به علویان را اینگونه بیان میکند که آنها عدالت واقعی را جز در حکومت علی (ع) مشاهده نکردند. (جعفریان، ۱۳۹۳ش، ۱۱۸-۱۱۹) و زرین کوب سیره حکمرانی شاگرد و شیعه دست‌آموز وی را اینگونه توصیف می‌کند: سلمان که صحابی گزیده پیغمبر خدا و پروده ولای اهل بیت وی محسوب است نمونه‌ای از سادگی و پاکی واقعی یک فرمانروای دینی را آنگونه که در سیره پیغمبر خویش و اهل بیت وی در خور تحسین یافته بود ارائه میکند و برخلاف سایر فرمانروایان گذشته این ملک، ملک فرمانروایی را چنان از هرگونه آز و شهوت خالی نشان میدهد که در تمام دوران امارت خویش نیز برای آنکه چیزی از آنچه تعلق به بیت المال مردم دارد نستاند زنبیل می‌بافد و بی هیچ کبر و رعوتی در میان مردم می‌رود و حتی با آنکه از مردم نیز کوچک شماری می‌بیند آنگونه که شایسته مردان دین است جفای آنها را با حلم و بردباری پاسخ میدهد و بدینگونه نشان میدهد که آنچه در فرمانروایی دینی کمال مطلوب است با تجاوزجویی و خودسری که فرمانروایی دنیوی مبتنی بر آن است فاصله‌ای بسیار دارد. (زرین کوب، ۱۳۹۹ش، ۳۲۰)

اوج بازداشت‌های غیرقانونی و بی‌گناهان در زمان دو خلیفه دوم و سوم مشاهده می‌گردد که بررسی اجمالی آنها نشان می‌دهد در زمان خلیفه دوم عمدتاً از روی جهل به احکام و در زمان خلیفه سوم بیشتر از روی مبارزه با آمرین به معروف و ناهیان از منکر و مقابله با منتقدین حکومت صورت گرفته است که برای اثبات این مدعا نمونه‌ها و مصادیقی از گزارشات تاریخی این موارد ذکر می‌گردد اما قبل از این موارد باید اذعان نمود که اولین و مهمترین بازداشت‌های غیرقانونی صدر اسلام در همان ابتدای زمان انعقاد خلافت ابوبکر صورت گرفت

الف) بازداشت‌های غیرقانونی در زمان خلیفه اول

اگرچه زمان حکومت خلیفه اول عامه بسیار کوتاه بود اما حاوی اهم بازداشت‌های غیرقانونی تاریخ اسلام و همچنین مهم‌ترین توقیف اموال از جمله غضب فدک و ضبط دیگر املاک از یگانه دختر پیامبر بود که در این نوشتار تنها به قسم بازداشت‌ها اشاره می‌شود و از بررسی توقیف اموال

عبور میشود که خود مقاله ای مستقل می طلبد. و ناگفته نماند این توقیف اموال از اهل بیت توسط خلفای وقت منحصر به این مورد نبوده و بعدها نیز تکرار شده مانند غارت اموال حرم رسول خدا(ص) در عاشورا پس از شهادت سیدالشهداء علیه السلام.

اولین بازداشت غیرقانونی در اسلام

بعد از اینکه عده ای از صحابه از اشتغال بنی هاشم به فریضه تجهیز بدن مبارک پیامبر اکرم(ص) استفاده کرده و در سقیفه گرد هم آمده و با وجود اختلافات در نهایت عمر و ابو عبیده، ابوبکر را برگزیدند و از دیگران نیز برای وی بیعت گرفتند، با آنکه پیامبر از روز نخست دعوت خود در عشیره الاقریین و در پایان آن در غدیرخیم و در طول این مدت از هر موقعیتی برای معرفی امیر مومنان علی بن ابی طالب (ع) به ولایت و جانشینی خود استفاده کرد و آن را به طور ویژه در بزرگترین اجتماع مسلمین عصر نبوی یعنی غدیر با عبارت معروف (من کنت مولاً فهذا علی مولاه) بر سر زبان هر خاص و عامی انداخت اما از آنجا که اهل سقیفه برای استحکام خلافت نوپای خود بیش از هر چیزی همراهی صاحبان این حق یعنی اهل بیت پیامبر را نیاز داشتند لذا وقتی مشاهده کردند که علی (ع) خلافت آنها را مردود و حق خود می داند گروهی را به منزل ایشان روانه کردند تا از وی بیعت بگیرند و در صورت عدم انجام بیعت به صورت طوعاً و یا با زور وی را بازداشت نموده تا در مقرر خلافت با اعمال قدرت کرها از وی بیعت بگیرند. اینگونه اولین بازداشت غیرقانونی و مهمترین حقی که در تاریخ اسلام پایمال شد رقم خورد. به جهت اهمیت موضوع این جریان بر اساس نقل طبرسی به طور مفصل و مبسوط نسبت به سایر موارد ذکر می شود.

عمر به ابوبکر گفت چرا کسی را نمی فرستی تا علی را وادار به بیعت کنی؟ ابوبکر گفت چه کسی را برای اینکار بفرستم گفت قنفذ را به سویس بفرست- قنفذ برده ای از آزادشدگان فتح مکه بود که روحیه تند و خشنی داشت و از افراد سرسخت قبیله بنی تیم بود- پس او را همراه گروهی پی اینکار فرستاد او به در خانه علی (ع) حاضر شد اذن دخول خواست ولی جواب رد شنید ... عمر گفت خواه اجازه دهد و خواه ندهد بدون اجازه وارد شوید... حضرت صدیقه کبری فرمود ورود به خانه ام بر شما حرام و ممنوع است با شنیدن این کلام عمر به خشم آمده و گفت ما را با زنها چکار سپس به گروهی از اطرافیان دستور داد تا مقداری هیزم برداشته و با او همراه شوند تا در اطراف منزل علی(ع) قرار دهند این در حالی بود که ولی خدا به همراه همسر و فرزندان در خانه بود پس عمر با صدای بلند خطاب به حضرت امیر گفت به خدا سوگند یا خارج شده و با خلیفه پیامبر بیعت می کنی و یا خانه ات را آتش می زنی سپس بازگشت و نزد ابوبکر نشست در حالی که می ترسید نکند علی با شمشیر از منزل خارج شود زیرا با سختی و شدت او نیک آشنا بود پس به قنفذ دستور داد که اگر خارج نشد بی اجازه او داخل شده و در صورت ممانعت خانه را به آتش بکشید. قنفذ به راه افتاد و با همراهانش بی اجازه به خانه ولی

خدا یورش بردند آن حضرت خواست شمشیر کشد ولی مانعش شدند و ریسمانی سیاه بر گردن مبارکش انداختند با مشاهده این وضع دردانه رسول خدا بی تاب شده و خواست که میان همسرش و آنان حائل و مانع شود که قنفذ ملعون تازیانه اش را به تندی بر بازوی مبارکه صدیقه طاهره فرود آورد . اثر این ضربه تا دم وفات در بازوی آنحضرت همچون دمل باقی بود. در اینحال ابوبکر به قنفذ پیغام فرستاد که علی را نزد من بیاور و اگر فاطمه ممانعت کرد او را بزیند و از نزد علی دورش سازید با این پیغام کار بالا گرفت و قنفذ با شدت عمل بالاتری وارد صحنه شد و در نهایت قساوت و شدت دخت گرامی پیامبر را میان درب و دیوار قرار داده و شدت این کار بحدی بود که پهلوی آن بانو شکست و بچه داخل شکم سقط شد! در اثر این عمل ددمنشانه آن بانوی گرامی تا آخر عمر پیوسته زمین گیر و بستری شد تا اینکه به همین دلیل مظلومانه به شهادت رسید صلوات الله علیها.

سپس آنحضرت را به مسجد کشیدند تا اینکه نزد ابوبکر رسیدند در آن جمع عمر با شمشیر بالای سر ابوبکر ایستاده بود و همراه او خالد بن ولید و ابوعبیده جراح و سالم و مغیره بن شعبه و اسیدبن حسین و بشیربن سعد و در اطراف ابوبکر مسلح شده نشسته بودند. حضرت علی علیه السلام درحالی وارد مسجد شد که می فرمود بخدا سوگند اگر شمشیر در دستانم بود خود در می یافتید که هرگز بمن غالب نمی شدید و بخدا سوگند ... اگر فقط چهل مرد با من همراهی و یاری می نمود مسلما جماعت و گروهتان را بهم می زدم پس لعنت خدا بر آن گروهی که با من بیعت نمود سپس مرا وانهاد و تنها گذاشت. عمر با لحنی تند به آنحضرت گفت: بیعت کن! فرمود اگر بیعت نکنم چه میشود گفت اگر بیعت نکنی تو را با خوارای و ذلت خواهیم کشت! (طبرسی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۶)

علامه حلی در خصوص این واقعه از منابع مخالفین نقل میکند: طبری در تاریخش این مطلب را ذکر کرده است که عمر بن خطاب به منزل علی (ع) آمد و گفت به خدا هرآینه این خانه را آتش میزنم مگر اینکه برای بیعت با ابوبکر از آن خارج شوید و واقدی آورده است که عمر با جماعتی که اسید ابوالحصین و سلمه بن اسلم همراهشان بودند به خانه علی(ع) آمد و گفت یا از این خانه خارج شوید یا اینکه آن را به رویتان آتش می زنیم و ابن خیزرانه در غرر خود نقل کرده که زید بن اسلم گفت آنگاه که علی(ع) و اصحابش امتناع از بیعت کردند من از جمله کسانی بودم که همراه عمر برای آتش زدن خانه فاطمه هیزم می آوردیم تا بیعت کنند. عمر به فاطمه گفت کسانی را که در خانه هستند بیرون کن و گرنه خانه و کسانی را که در آن هستند آتش می زنم. او ذکر کرده که علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) و جماعتی از صحابه رسول خدا(ص) در خانه بودند. فاطمه گفت فرزندانم را آتش می زنی؟ عمر گفت بلی به خدا سوگند چنین می کنم مگر اینکه خارج شوند و با ابوبکر بیعت کنند. ابن عبد ربه که یکی از بزرگان اهل سنت است می گوید اما علی و عباس در خانه فاطمه نشستند. ابوبکر به او گفت اگر از بیعت سرپیچی کردند با آنان بجنگد. عمر شعله ای از آتش با خود برد تا خانه را بر روی آن دو آتش

زند. فاطمه او را دید و گفت ای پسر خطاب آمده ای که خانه ما را آتش بزنی؟ گفت آری. مانند این روایت را صاحب کتاب المحاسن و انفاس الجواهر هم نقل کرده است. (حلی، ۱۳۸۶ش، ۳/۶۸)

بازداشت معتقدین به بطلان خلافت ابوبکر

گروهی از صحابه با اینکه پای بند اسلام بودند اما خلافت ابوبکر را قبول نمی کردند و خواهان خلافت امام علی علیه السلام بودند لذا از جانب خلیفه مرتد اعلام شدند و خلیفه قصد کشتن آنان را نمود که با مخالفت عده دیگری از صحابه مواجه شد و از کشتن آنها صرف نظر نمود و با مشورت عمر این گروه را در خانه ابن حارث زندانی نمود و آنان پس از مرگ ابوبکر بدون هیچ فدیة ای آزاد شدند. (ابن اعثم کوفی، ۱۳۸۷ش، ۱/۵۷)

ب) بازداشت های غیرقانونی در زمان خلیفه دوم

اساسا روحیه عمر و سیاستش در ایام زعامت و حکومت داری خود بر تجسس و کنکاش و جستجو در امور مردم استوار بود که همین امر می توانست ضریب خطا را در میزان بازداشت های غیر موجه و غیرقانونی توسط وی بالا ببرد. شرف الدین در این خصوص می نویسد: عمر در ایام خلافتش رای و نظرش این بود که تجسس به نفع امت و به صلاح دولت است از این رو شبها شبگردی می کرد و روزها تجسس می نمود به طوریکه در یکی از شبها که در کوچه های مدینه گشت می زد صدای آواز مردی را از دورن خانه اش شنید ناگهان از دیوار بالا رفت و پایین آمد و به نزد او رفت عمر دید زنی و ظرفی از شراب نزد اوست گفت ای دشمن خدا پنداشتی که خدا تو را با این معصیت می پوشاند. آن مرد گفت درباره من شتاب مکن اگر من یک خطا کردم تو سه خطا نمودی! اولاً خداوند می فرماید (ولاتجسسوا) تجسس نکنید ولی تو تجسس نمودی ثانیاً خداوند میفرماید (واتوا البيوت من ابوابها) از درهای خانه ها وارد خانه ها شوید. ولی تو از دیوار بالا آمدی. ثالثاً خداوند می فرماید (اذا دخلتم بیوتا فسلموا علی اهلها) وقتی وارد خانه ها شدید به اهل خانه سلام کنید. ولی تو سلام نکردی. (متقی هندی، ۱۴۰۹ق، ۲/۱۶۷) وی همچنین شبیه این جریان را از سدی، شعبی و طاووس نقل می کند. (شرف الدین، ۱۴۲۷ق، ۲۷۸-۲۸۰)

مرجع بسیاری از بازداشت های غیرقانونی توسط عمر به عدم آگاهی وی از احکام و سنت نبوی بر می گردد که نمونه های فراوانی را در کتب تاریخی و حدیثی فریقین می توان بر آنها شاهد آورد و در اینجا تنها به ذکر مواردی از منابع اهل تسنن بسنده می شود.

اخذ دیه نامشروع

گروهی از مردم یمن برای اختلافی که داشتند بر ابو خراش هذلی صحابی وارد شدند که مردی شاعر بود ابو خراش مشک خود را برداشت و شبانه رفت تا برای پذیرایی از آنها آب بیاورد. مشک را پر از آب کرد و حرکت نمود ولی قبل از آنکه به آنها برسد ماری او را گزید ناچار بسرعت آمد و آب را به آنها داد و

گفت گوسفندان را طبخ کنید و بخورید و به آنها نگفت که مار او را گزیده است. آنها نیز گوسفند را طبخ کردند و خوردند صبح هنگام دیدند ابوخراش در حال مرگ است آنها نیز او را دفن کردند و رفتند ابوخراش در ضمن اشعاری موضوع را گفت که شب گذشته مار او را گزیده است و از درد آن است که از دنیا می رود. وقتی خبر او به عمر رسید سخت خشمگین شد و گفت اگر نه این بود که می ترسیدم سنت جاری شود دستور می دادم که هیچ یمنی را پذیرایی نکنند. نوشت که آن چند نفر را که بر ابو خراش وارد شدند دستگیر کنند و دبه وی را از آنها بگیرند و آنها را برای جبران عملشان مورد مواخذه و شکنجه قرار دهند! (شرف الدین، ۱۴۲۷ق، ۲۸۵)

اقامه حد زنائی که ثابت نشد

پیکی نزد عمر آمد و تیردان خود را پراکنده نمود و از میان آن صحیفه ای درآورد و به عمر داد. عمر آن را گرفت و به خواندن آن مشغول شد. این صحیفه مشتمل بر چند شعر که از تجاوز مردی به نام جعه از قبیله سلیم به زن جوانی از قبایل عرب که آنها را نزد خود نگاه داشته بود تا بتواند از آنها کام بگیرد حکایت می کرد. وقتی عمر آن نوشته را خواند گفت جعه را بیاورید و وقتی او را آوردند دستور داد او را در بند کنند و سپس صد تازیانه بزنند آنگاه امر کرد مواظب باشند وی بر زنی که شوهرش در خانه نیست سر نزند. (ابن سعد، طبقات، ۱۴۰۱ق، ۲۰۵/۳) حکم عمر به جلد جعه بر اساس مضمون اشعاری بی نام و نشان بود که صرفاً حکایت می کرد که جعه آنها را می خواست و بازداشت می کرد تا بتواند از آنها کام بگیرد و به مرور که نزد وی می مانند حجب و حیایشان فرو می ریزد. این در حالی است که زنا نزد فریقین ثابت نمی شود مگر به شهادت شهود چهارگانه و یا اقرار چهار مرتبه زانی

نحوه برخورد با طالبین علم و تفسیر و تدبر در قرآن

مردی نزد عمر آمد و گفت ضبیع تمیمی ما را ملاقات کرد و از ما تفسیر آیاتی از قرآن را پرسید و گفت خداوندا کاری کن که من بتوانم قرآن را تفسیر کنم. روزی در اثنائی که عمر نشسته بود و با مردم نهار می خورد ضبیع که لباس و عمامه ای پوشیده بود سر رسید او هم جلو آمد و با حضار غذا خورد تا فراغت یافت سپس گفت ای امیرمومنان معنای آیه ((و الذاریات ذروا فالحمالات وقرا)) چیست؟ عمر گفت وای بر تو! توئی که میخواهی تفسیر قرآن بدانی؟ آنگاه او را برهنه کرد و چندان تازیانه زد که عمامه از سرش افتاد. سپس دید که موی سرش را بافته و به دو سوی آویخته است. به همین جهت گفت به خدایی که جان عمر در دست اوست اگر دیدم سرت را تراشیده ای سرت را از بدنت جدا میکنم! سپس دستور داد او را در خانه ای حبس کنند هر روز او را از خانه بیرون می آورد و صد تازیانه می زد و چون حالش خوب می شد صد تازیانه دیگر می زد آنگاه او را سوار شتری کرد و روانه بصره نمود و به فرماندار خود ابوموسی اشعری نوشت که نشست و برخاست مردم را با وی ممنوع کند و به منبر برود و اعلام کند که ضبیع طلب علم نموده اما به آن نرسیده است! اینگونه ضبیع که قبلاً بزرگ قوم خود بود میان مردم و قوم خود خوار و پست

شد. (ابن ابی الحدید، شرح، مصر، ۱۳۷۸ق، ۱۲۲/۳)

تبعید نصرین حجاج به سبب جرم دیگری

عبدالله بن برید می گوید در یکی از شبها که عمر شبگردی می نمود به درب خانه بسته ای رسید که زنی در آن برای زنان دیگر آواز می خواند و می گفت: آیا دسترسی به شرابی دارم که آن را بنوشم یا راهی هست که بتوانم به وصال نصرین حجاج برسم؟ عمر گفت تا زننده ای نه! فردای آن روز نصرین حجاج را خواست وقتی نصر آمد دید جوانی خوش صورت، ملیح و فوق العاده زیباست. عمر دستور داد موی سرش را بترشاند وقتی سرش را کوتاه کردند و پیشانیش آشکار گشت و بر زیباییش افزوده شد گفت برو بقیه سرت را بتراش وقتی سر را تراشید زیباتر شد. گفت پسر حجاج زنان مدینه را با زیبایی خود مفتون ساخته ای در شهری که من سکونت دارم تو نباید مجاور باشی سپس به بصره تبعیدش نمود. نصرین حجاج مدتی در بصره ماند آنگاه نامه ای به عمر نوشت و در آن چند بیت اعتراض آمیز به این مضمون درج نمود که گناه من چه بوده است که باید تبعید شوم؟! اگر زنی در عشق من بی تاب شود و پنهانی از من تمنایی داشته باشد گناه من چیست؟! گمان بدی به من بردی و بی جهت مرا از وطن آواره ساختی ... و از او تقاضا نمود که وی را برگرداند. اما وقتی نامه به دست عمر رسید گفت تا من بر سر کار هستم او نباید برگردد! (ابن ابی الحدید، شرح، مصر، ۱۳۷۸ق، ۹۹/۳) بدین ترتیب اگر یوسف نبی معاصر با زمان عمر بود بی شک بدون اینکه حتی زلیخا از وی تقاضایی نموده باشد به صرف مفتون شدن زنان مصری نسبت به وی از جانب عمر محکوم به تبعید می گشت! و باید متحمل کیفر جرم جوانح دیگران میگشت!

دستور به بازداشت زن باردار جهت اقامه حد

شهیدثانی در باب حدود شرح لمعه میفرماید اگر حاکم دستور اجرای حدی را در مورد زن بارداری دهد و در اثر ترس از این کار زن آبستن جنین خود را سقط نماید دیه آن جنین از بیت المال خواهد بود زیرا این مورد از خطای حاکم در احکام شمرده می شود که محل آن بیت المال است. آنگاه می افزاید امیرالمومنین علی (ع) در مورد زن بارداری که عمر جهت اقامه حد به سوی او فرستاده بود و وی ترسیده و در اثر آن سقط نموده بود قضاوت فرمودند به اینکه دیه آن را باید عاقله عمر (خویشاوندان ذکور پدری قاتل در قتل خطایی را عاقله گویند) پرداخت کند نه بیت المال (شهید ثانی، ۱۳۸۰ ش، ۳۰۹/۳)

ج) بازداشت های غیرقانونی در زمان خلیفه سوم

با توجه به اینکه عثمان از سیره نبوی فاصله زیادی گرفته بود مخصوصا با روی آوردن به اشرافی گری و نزدیک کردن مطرودین پیامبر و واگذاری امور بیت المال به خویشان خویش، با انتقادهای فراوان صحابه مواجه شد لذا برای کنترل اوضاع به سرکوب کردن مخالفین خود و منتقدین روی آورد و طبیعی است که در چنین شرایطی بازداشت‌های ناموجه و ناصواب رو به فزونی می رود بنابراین صبغه بازداشت‌های غیرقانونی در این دوره بیشتر سیاسی بود.

ابوذر غفاری از صحابه جلیل القدر پیامبر(ص) به جرم انتقاد از بنی امیه و دنیازدگی آنان مورد آزار و شکنجه عثمان قرار گرفت و در نهایت به صحرای سوزان ریزه تبعید شد. (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۰) عمار یاسر - که بنابر حدیث نبوی ملاکی برای تشخیص جبهه حق و باطل قرار گرفته بود - که حامل نامه انتقاد و نصیحت گروهی از صحابه بود را با ضرب و جرح سخت از خانه بیرون انداخت. (طبری، تاریخ، ۱۴۰۹ق، ۱۱۶/۵) گروهی از صحابه مانند صعصعه بن صوهان و عدی بن حاتم را به جرم مخالفت به شام و سایر بلاد تبعید نمود. (مسعودی، مروج الذهب، ۱۴۰۹ق، ۳۴۲/۲-۳۵۲)

۳- بازداشت های غیرقانونی در عصر امویان و عباسیان

دوره بنی امیه و بنی عباس مشابهات زیادی با یکدیگر از جهات مختلف از جمله موضوع مورد بحث دارد لذا مناسب بود به فصلی جداگانه اختصاص یابند.

الف) بازداشت های غیرقانونی در زمان امویان

همانطور که اشاره شد عثمان که خود اموی بود خویشان خود را به دربار خلافت نزدیک نمود و به عنوان اولین خلیفه اموی حکومت شجره ملعونه در قرآن یعنی بنی امیه (طبری، ۱۴۰۹ق، ۷۷/۱۵ و طبرسی، ۱۴۲۷ق، ۲۶۶/۶) را بنانهاد و تعبیر خواب نبوی را در مورد اینکه بوزینه ها از منبر او بالا می روند تاویل نمود و عملا دست خاندان بنی امیه را در اداره حکومت و خلافت باز نمود تا جائیکه آنها در تمامی شئون از جمله منصب قضا و حکم نفوذ و تعدی کردند و تمامی قواعد و اصول آن را تحت مقاصد و خواسته های خود در آوردند و در واقع تمامی نظامات آن را تابع منافع و هواهای خود قراردادند و در این راستا از هیچ قانونی تبعیت نمی کردند - همانطور که عمده احکام شرع را در جهت امحای آثار نبوی و علوی دستخوش تغییر و تحول قرار دادند - به طوریکه هرکسی را مخالف خود میدانستند به هر بهانه ای بازداشت می کردند و بازداشت شده در زندان تا هنگام مرگ یا تغییر حکومت به فراموشی سپرده می شد و هیچ نظام مشخصی نیز بر بازداشت و نگه داری در زندان و آزادی از آن وجود نداشت مگر خواست حکومت.

مدت زمان، هیچ قاعده و مقرراتی نداشت و برخی تا پایان عمر در زندان به سر می بردند برخی از عواملی که سبب آزادی زندانیان می شد عبارت بود از روی کار آمدن خلیفه جدید، فرار از زندان و

رشوه دادن به ماموران زندان. (صاحبی و لطفی، ۱۳۸۸ش، ۱۶۸)

به طور کلی در روزگار خلفای بنی امیه زندان از مسیر اصلی خود که در زمان حضرت علی (ع) کانون اصلاح و تربیت خطاکاران بود خارج شد و به کلی تغییر جهت داد و به صورت محل جمع کردن مخالفان سیاسی امویان درآمد. چنانکه احکام شرعی و از جمله مجازات های اسلامی در مواردی نادیده گرفته شد و خلفا در مقام مجازات مخالفان و مجرمان آنگونه که مناسب می دیدند عمل می کردند. (همان، ۱۶۶) زندان در زمان معاویه از محلی به عنوان نگهداری متهمان بیرون رفت و به مکانی برای تعذیب تبدیل شد. از این رو انواع تنبیه های بدنی و شکنجه در زندان ها اعمال می شد. (خلفی، ۱۹۵۰م، ۱۰۰/۱) عدم توجه به وضعیت بد زندانیان و آه و ناله آنان توسط شخص خلیفه گواه روشنی بر بی اهمیت انگاشتن حقوق متهمین و بازداشت شدگان در آن دوره است. نقل شده روز جمعه ای حجاج سوار شده بود و به نماز جمعه می رفت که صدای ضجه شنید پرسید این شیون و ضجه چیست؟ گفتند صدای کسانی است که در زندان تو می باشند که از گرسنگی و سختی ضجه و صیحه می زنند. حجاج به ایشان التفاتی کرد و گفت (اخشئوا فیها و لاتکلمون) (مومنون/۱۰۸)، خفه شید و حرف نزنید! (قمی، ۱۳۸۷ش، ۲۲۶۶) همانطور که در بازداشت افراد نیز قدرت حاکمه خود را مقید به هیچ قیدی نمی دید و با هر بهانه واهی برای رسیدن به مطامع خود اقدام به بازداشت می نمود. ابن ام الحکم کارگزار معاویه مردی را برای اینکه مجبور کند همسرش را طلاق دهد تا بعد با آن زن ازدواج کند به زندان انداخت و او را به زنجیر کشید. (ابن کثیر، ۱۴۱۳ق، ۷۹/۸)

زندانی کردن افراد فقط به دلیل عشق و علاقه به علی(ع) و دوستی خاندان پیامبر کاری رایج بود (مکارم شیرازی، ۱۳۶۴ش، ۹، ۱۴) به طوریکه حجاج شیعیان را با بدترین وضع می کشت و با کمترین سوءظن و تهمت آنان را دستگیر می کرد حتی اگر به حجاج می گفتند فلان کس زندیق و یا کافر است از نظر او بهتر از آن بود که بگویند فلانی شیعه علی علیه السلام می باشد. (حجتی، تاریخ شیعه، ۱۳۶۸ش، ۸۸) اسارت اهل بیت نبوی بعد از واقعه عاشورا از جمله امام زین العابدین علی بن الحسین(ع) به همراه زنان و کودکان حرم رسول خدا(ص) در عصر یزید بن معاویه از بارزترین مصادیق بازداشت های غیرقانونی و ظالمانه و ناروا در دوران بنی امیه بلکه تاریخ اسلام به شمار می رود

ب- بازداشت های غیرقانونی در زمان عباسیان

هنگامی که فرزندان عباس به قدرت دست یافتند عملاً شیوه پیامبر و خاندان او را زیر پا نهادند و جنایات بنی امیه را پی گرفتند. چنان که زندان نیز از محتوای اصلی خود که اصلاح مجرمان بود به در آمد و از جمله مکانی برای تادیب و تنبیه مخالفان سیاسی شد. (صاحبی و لطفی، ۱۳۸۸ش، ۱۶۹) در این دوره نیز مانند دوره بنی امیه شاهد بازداشت های بدون دلیل موجه و صرفاً بر اساس ظن و گمان و یا بر مبنای ادله سست و بی اعتبار و همراه با مجازاتهایی برای بی گناهان و یا بدون در نظر

گرفتن تناسب میان جرم و مجازات هستیم. به عنوان نمونه ابن قبیطی خادم خلیفه را به جرم اینکه گفته وی در مورد خالی بودن انبار بیمارستان بغداد خلاف واقع بود، سیلی زده و به حجره دیوانگان افکندند و بعد از به زنجیر کشیدن، زندانی نمودند. (ابن الفوطی، ۱۳۸۱ش، ۱)

به طور کلی عمده بازداشت های زمان عباسیان را می توان به دو سبب اعتقادی و سیاسی تقسیم نمود. مخالفان اعتقادی را در بسیاری موارد زندیق می نامیدند و بدینوسیله جلوی آزادی عقیده گرفته شده بود و اینگونه می توانستند دیدگاه های تهدیدکننده حکومت را از صفحه اجتماع حذف کنند لذا مشاهده می شود در این دوران داشتن اعتقادات کفر آمیز دیگر و چه بسا ترویج آن نیز چندان مورد ممانعت واقع نمیشد.

در بین کسانی که متهم به زندق بودن کسانی وجود داشتند که زندقه آنها فقط این بود که خلفا و یا امراء و وزیران مقتدر آنها را مزاحم و معارض خویش می دیدند و از این رو در پی حذف آنان بر می آمدند. (زرین کوب، ۱۳۶۲ش، ۴۳۲) بنابراین چه بسا بتوان گفت بازگشت سبب بازداشت اعتقادی نیز عمدتا به همان سبب بازداشت سیاسی برمیگشت تنها با شکل و شمایلی دینی و مذهبی که به خود گرفته بود. به هر رو در عهد منصور و مهدی عباسی هر جا که زنداقه را می یافتند زنجیر می کردند و به درگاه خلیفه می آوردند. به طوریکه از عهد خلافت مهدی عباسی دستگاه خاصی و صاحب منصب مخصوصی به نام صاحب الزنادقه برای مبارزه با آنها روی کار آمده بود. (صاحبی و لطفی، ۱۳۸۸ش، ۱۷۱). بازداشت های سیاسی در زمان بنی عباس

وضعیت حکومت بنی عباس در کلام امام صادق علیه السلام چنین بود که هرکس که به آنان نزدیک شود را (به سبب اینکه وی را در ظلم آنها شریک می شود) کافر می گردانند و هرکس که از آنان دور شود را (به سبب آنکه وی را تحت فشار گذاشته و با تبعیض هایی که در حکومت ظالمانه اشان میان او و سایرین می گذارند) فقیر می گردانند و هرکس علیه آنها اعتراض کند را می کشند. (کلینی، ۱۳۸۹ق، ۱۸۲/۸) حکومتی با چنین ویژگی اقتضای زندان های متعدد با زندانیان فراوان خواهد داشت. و واضح است که در اینگونه سیستم قضایی و چنین زندان هایی هرگز رعایت حقوق بازداشت شده ها و متهمین رعایت نخواهد شد. امام صادق علیه السلام از یکی از شیعیان که تازه از زندان منصور عباسی آزاد شده بود پرسیدند زندان کوفه چگونه بود؟ پاسخ داد: تنگ و بد بو بود و زندانیانش به بدترین حال دچار اند و زندان بانان با آنان ظلم می کنند. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲/۲۵۰) بسیاری از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام توسط منصور عباسی در زندانی حبس شده بودند که از شدت تاریکی سلول های این زندان، آنها شصت شبانه روز، روز و شب را نمی توانستند تشخیص دهند و اوقات نماز را از روی ذکرها و تسبیحات علی بن حسن بن علی (ع) می شناختند. (اصفهانی، ۱۳۵۰، ۱۸۹) در چنین شرایطی طبیعی است که برای حذف مخالفین تنور سعایت گرم باشد و

حکومت به جای نهی مردم و آموزش آنان نسبت به رازداری مردم و عدم اشاعه فحشاء میان مردم و التزام به حفظ امانت مجالس، آنها را تشویق به فروش یکدیگر و تقرب جستن به صاحبان مناصب به وسیله نامی و سخن چینی دیگران به ویژه مخالفان سیاسی خود نماید و بر اساس همین گزارشات و ظنون حاصله از آنها چه بسا بی گناهایی را که به قید بند و کام تلخ مجازات کشد و به مجرد احتمال خطر از جانب شخصیتی دست به برخورد با قوه قاهره و حبس و حتی قتل وی زند. چنانچه در مورد امامان شریف شیعه سادات از اهل بیت (ع) این اتفاق رخ داد. مانند بازداشت های متعددی که توسط منصور دوانیقی از امام صادق (ع) صورت گرفت. (قمی، منتهی الامال، ۱۴۱۲ق، ۲/۲۷۹-۲۸۸) و یا موارد دیگری که در اینجا به برخی از آنها اشاره می گردد

بازداشت غیرقانونی امام هفتم علیه السلام

هنگامیکه سعایت کنندگان از جمله محمد بن اسماعیل یا علی بن اسماعیل و یحیی بن خالد علیه امام نزد هارون عباسی به سعایت و بدگوئی پرداختند، هارون مصمم به زندانی کردن امام و رهایی از ایشان گردید و در پی این تصمیم در سر راه خود به مکه وارد مدینه شد. با ورود او به مدینه مردم شهر به استقبال آمدند و خوش آمدش گفتند و بنا به اشاره برخی روایات امام نیز همراه استقبال کنندگان بود. در همان شب هارون به زیارت قبر پیامبر رفت و گفت ای رسول خدا من از کاری که میخوام انجام دهم به درگاہت پوزش میخوام من قصد دارم موسی بن جعفر را به زندان افکنم چون شنیده ام او مردم را به خود می خواند و با اینکار در پی ایجاد تفرقه میان امت تو و خونریزی در آنهاست. آنگاه امام را به همراه عده ای از سربازانش به بصره فرستاد و به آنان که همراه امام بودند دستور داد که وی را به عیسی بن جعفر بن منصور که در آن زمان کارگزار بصره بود تسلیم کنند و آنها نیز چنین کردند و او حضرت را مدت یکسال در زندان خود سپرد و هارون برایش نوشت که او را بکشد با رسیدن این خبر عیسی نامه ای به هارون نوشت که در آن آمده بود کار موسی بن جعفر به درازا کشید و مدت زیادی در زندان من باقی مانده است و او را آزموده ام و طی این مدت جاسوسانی بر او گماشته ام و او را تنها در حال عبادت یافته ام در دعاهایش نه نفرینی به تو و نه به من کرده و هیچ سخن زشتی درباره ما نگفته است بلکه فقط برای خود دعا می کرد و رحمت و آمرزش خود را از خدا می طلبید - و طبق برخی روایات در دعاهایش می گوید پروردگارا من از تو خواسته بودم که مرا فرصتی برای عبادتت دهی و این کار را هم کردی - حال کسی را بفرست تا او را به وی بسپارم و گرنه او را آزاد خواهم کرد زیرا دیگر نمیتوانم در زندانش بینم. وقتی این نامه به هارون رسید کسی را فرستاد تا امام را از عیسی تحویل بگیرد و به بغداد ببرد و در آنجا به فضل بن ربیع سپرد که مدت زیادی نزد وی ماند. (الحسنی، ۱۳۹۸ش، ۲/۳۵۲-۳۵۳) و سرانجام نیز در زندان های هارون به شهادت رسید

بازداشت غیرقانونی امامین عسگرین علیهماالسلام

جلب امام هادی به همراه امام عسکری به سامراء به دستور متوکل خود به معنای زندانی کردن این دو امام در آن شهر به منظور کنترل آنها و روابطشان بود. در مواردی در بازداشت این پدر و فرزند سختگیری بیشتری اعمال می شد به ویژه هنگام پیدایش جریانات خاصی که نوعی تهدید بر ضد حاکمیت بود شخص امام با شماری از یاران نزدیکش به زندان می افتاد. روایات زیادی درباره بازداشت امام عسکری وجود دارد که البته از جهاتی با یکدیگر ناسازگارند علت این امر افزون بر این که می تواند اشاره به تعدد بازداشت های آن حضرت داشته باشد، اشتباه مردم در نام خلفاء نیز هست. معتز که از خلفای سختگیر عباسی بود در سال ۲۵۲ به خلافت رسید. گزارش شده که در همین سال شماری از شیعیان از جمله ابوهاشم جعفری در زندان بوده اند و علت بازداشت وی سخنانی بود که از او شنیده شده بود. زمانی که امام عسکری در زندان معتمد عباسی به سر می برد از علی بن جرین زندانبان آنحضرت نقل شده که آنحضرت همواره روزها روزه و شب ها مشغول نماز بوده است. (جعفریان، ۱۳۹۱ش، ۶۷۲-۶۷۵) امام هادی علیه السلام نیز با سعایت والی مدینه عبدالله بن محمد به دستور متوکل با احترام به سامراء فراخوانده شد و آنحضرت یکسال و چند ماه در سامراء اقامت داشت تا به شهادت رسید. (طبرسی، اعلام الوری، ۱۳۹۱ش، ۵۷۹-۵۸۰)

بازداشت های غیرقانونی زوار امام حسین علیه السلام در زمان متوکل

همانطور که اشاره شد جهت اصلی بازداشت ها در زمان عباسیان سیاسی بود و به همین رو زندان ها در این دوران رو به افزایش داشت و بسیاری از علویان و مخالفان بنی عباس در همین زندان ها به سر می بردند. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۴ش، ش ۱۳/۱۱) منصور عباسی بسیاری از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) و دیگر علویان را در کوفه در زندانی معروف به هاشمیه حبس کرده بود. (اصفهانی، ۱۳۵۰ش، ۱۷۹) البته از آنجا که عباسیون به خوبی میدانستند حکومتی که بر آن به ناحق سلطه یافته اند حق منصوص قطعی اهل بیت پیامبر از فرزندان علی و فاطمه (ع) است لذا طبیعی است که بزرگترین خطر تهدید کننده حکومت خود را قدرت گرفتن صاحبان آن حق بدانند و از هر وسیله برای جلوگیری بازگشت حق بر مدار خود ممانعت کنند چه به مکر و خدعه مانند مامون چه به دشمنی آشکار مانند متوکل که بیم اجتماع طرفداران اهل بیت پیرامون مزار نورانی سیدالشهدا انگیزه ای کافی بود تا وی اقدام به تخریب آن بارگاه الهی کند. (طوسی، الامالی، ۱۴۱۴ق، ۳۲۸) اگرچه ائمه معصومین علیهم السلام همواره از قیام سادات و شیعیان نهی می فرمودند تا بهانه ای به دست حکام جهت قلع و قمع نمودن آنها ندهند و بارها اینکار را اختصاص به مهدی از آل محمد اعلام می کرده اند و عجله کنندگان را هلاک شدگان معرفی میفرمودند تا جان و عرض و اموال شیعیان محفوظ بماند اما تخلف عده ای از علویان از دستورات ائمه نسبت به قعود عوض قیام و نیز محبوبیت و موقعیت اهل بیت در

میان مردم موجب میشد حاکمان بنی عباس به نوعی نسبت به ائمه اطهار سوء ظن داشته و خود را از جانب ایشان یا شیعیان‌شان ایمن نینند.

از روشن ترین مصادیق این ابراز دشمنی با خاندان اهل بیت و شیعیان ایشان، بازداشت ها بلکه مجازات های غیرقانونی دوران عباسیان و نوع برخوردی بود که در زمان برخی خلفای ایشان مخصوصا زمان متوکل با زائرین حرم حضرت اباعبدالله الحسین (ع) صورت می گرفت به طوریکه بارگاه مطهر حسینی چندین بار به دستور متوکل تخریب شد اگرچه خلفای پیش از وی نیز غالبا با زوار قبرآنحضرت بد رفتاری می نمودند و احترام آن ساحت مقدس را نگاه نمی داشتند. به طوریکه هارون عباسی خادمان حرم آنحضرت را فرا می خواند و از آنان بازجوئی می کرد. (طبری، تاریخ طبری، ۱۴۰۸ق، ۲۱/۵) و به دستور هارون درخت سدري که بر مرقد مطهر سایه افکنده بود از ریشه کنده شد و بنای قبر تخریب شد و زمین شخم زده شد. شیخ طوسی نقل می کند وقتی جریر بن عبدالحمید از مردی از اهالی عراق می شنود که هارون قبر اباعبدالله علیه السلام را خراب کرده و زمین آن را شخم زده و درخت سدر را قطع نموده است. دست هایش را بالا برد و گفت الله اکبر پیامبر فرمود: لعنت خدا بر کسی که آن درخت سدر را قطع کند. و این را سه بار تکرار کرد و گفت تا الان مقصود از این کلام پیامبر را نمی دانستم و اکنون متوجه شدم چون هارون قصد داشت با قطع این درخت، نشانی قبر اباعبدالله علیه السلام را از بین ببرد. (طوسی، الامالی، ۱۴۱۴ق، ۳۲۵)

متوکل که نسبت به اهل بیت دشمنی مشهود داشت و قبر مطهر امام حسین علیه السلام را پایگاهی علیه حکومت خود می دید گروهی از ماموران خود را گرداگرد مرقد و راه های منتهی به آن گماشت و زائران را از زیارت قبر آنحضرت بازداشت و مورد پی گرد قرار داد. (طبری، ۱۴۰۸ق، ۳۲۱/۵) وقتی متوجه شد که مردم شبانه به زیارت می روند پاسگاهی را نزدیک شهر کربلا ایجاد کرد ماموران متوکل به محض اینکه متوجه می شدند شخصی برای زیارت می رود او را دستگیر می کردند. (مجلسی، بحار، ۴۰۴/۴۵) ابن اثیر در *الکامل* نقل می کند متوکل دستور داد بنای ابی عبدالله علیه السلام را منهدم کردند و خانه های مسکونی اطراف حرم را نیز تخریب کردند و زمین را شخم زدند و حتی بذر پاشیدند و زمین ها را گندم کاشتند و همچنین دستور داد از رفتن مردم برای زیارت آن حضرت جلوگیری کنند و به منادی دستور داد که برود و در مناطق مسکونی اطراف کربلا اعلام کند از این به بعد هر کسی که به زیارت ابی عبدالله برود و تا سه بار دستگیر شود بار سوم او را به زندان حبس می کنیم. (مازندرانی، ۱۳۹۰ش، ۱۰۲۴)

علی رغم وجود این فشارها هیچ یک نتوانست قدرت شوق و حرارت محبت حسینی را در سینه های محبین آنحضرت بکاهد بلکه پیوسته این مسیر ادامه یافت.

نتیجه

۱- قرآن کریم اصل مجازات زندان را پذیرفته است زیرا آن را ذکر میکند و متعرض اصل آن نمی شود و آنچه را مردود می داند باز داشت و حبس بی گناهان و مجازات غیرقانونی است. موارد بازداشت های غیرقانونی و بی گناهان درقرآن کریم محدود بوده و منحصر در جریان حضرت یوسف می باشد و بررسی این قصه نشان میدهد باوجود ناحق بودن اصل کیفر زندان ایشان اما همچنان برخی حقوق زندانیان مانند ارتباط با یکدیگر و بیان عقیده ممکن بوده مواردی که در زمان بنی امیه و بنی عباس با انحطاط حکومت های اسلامی موجب شد زندانیان از آن محروم گردند و در وضعیتی به مراتب بدتر قرار گیرند.

۲- تاریخ سنت آثار به مراتب بیشتری از بازداشت های غیرقانونی و بی گناهان پیش روی پژوهشگر می گذارد اگرچه در زمان پیامبر و وصی به حق ایشان علی بن ابی طالب (ع) شاهد این نقطه منفی نیستیم اما بلافاصله بعد از رحلت نبی اکرم با ظهور و غلبه جبهه نفاق در جامعه مهم ترین بازداشت غیرقانونی تاریخ اسلام نسبت به بی گناه ترین افراد یعنی خاندان پاک و مطهر نبی اکرم(ص) روی دهد که راه را برای تکرار موارد بعدی در تاریخ می گشاید و در واقع به منزله مبنائی شوم تاریخی است که بناها و آثار آن در دوره های بعدی مخصوصا بنی امیه و بنی عباس به بار می نشیند.

۳- پس از استقرار حکومت در زمان خلیفه اول در زمان خلیفه دوم که نیاز به اداره حکومت بود بازداشت های غیرقانونی بیشتر به صورت جهل مدیران حکومتی به قوانین و احکام شریعت نمود پیدا کرد تا اینکه نوبت به بنیانگذار حکومت بنی امیه می گردد در این زمان با متزلزل شدن پایه های خلافت و هجمه همه جانبه صحابه و تابعین به سوی خلیفه سوم به یکباره صبغه بازداشتها غلبه سیاسی یافته و با هدف خاموش کردن منتقدین و دور کردن آنها از مرکز حکومت و منزوی ساختن آنها صورت می گیرد که در دوران بنی امیه ادامه داشته و شدیدتر شده و به صورت قلع و قمع مخالفین و جهت انتقام جویی از آل نبی و وصی در می آید و نهایتا در زمان بنی عباس کاملا شکلی سیاسی به خود می گیرد اگرچه در مواردی در قالب اعتقادی و غیر آن نیز تحقق گرفته است.

۴- بازداشت های دوران بنی امیه و بنی عباس بیش از هر شخصیت و گروهی متوجه صاحبان حق حکومت و زعامت یعنی خاندان پاک پیامبر و پیروان ایشان می گردد و در واقع زندان ها کارکرد اصلی خود را که محلی برای متجاوزان از حدود الهی و ندامتگاهی برای بازپروری مجرمین است از دست داده و مبدل به محلی برای خاموش کردن نور حق و حقیقت و سرکوب کردن صدای عدل و قسط در جهت برقراری و بقاء حکومت های نامشروعی میشود که با الگوی تاریخی اولین زمامداران باطل به راه خود ادامه داده اند

منابع

قرآن

نهج البلاغه

- 1- آشوری، محمد (۱۳۸۲ش)، *آیین دادرسی کیفری*، تهران، سمت.
- 2- ابن الفوطی، کمال الدین عبدالرزاق (۱۳۸۱ش)، *الحوادث الجامع*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- 3- ابن ابی الحدید، ابو حامد عبدالحمید (۱۳۷۸ق)، *شرح نهج البلاغه*، مصر، دار احیاء الکتب العربیه.
- 4- ابن اعثم کوفی، محمد بن علی (۱۳۸۷ش)، *الفتوح*، ترجمه محمد مستوفی هروی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- 5- ابن سعد، محمد بن سعد (۱۴۰۱ق)، *الطبقات الکبری*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- 6- ابن شعبه حرانی، ابو محمد حسن بن علی (۱۳۶۳ش)، *تحف العقول*، قم، موسسه النشر الاسلامی.
- 7- ابن کثیر، ابوالفداء (۱۴۱۳ق)، *البدایه و النهایه*، قاهره، دار الحدیث.
- 8- اصفهانی، ابوالفرج (۱۳۵۰ش)، *مقاتل الطالبیین*، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، کتابفروشی صدوق.
- 9- الحسنی، هاشم معروف (۱۳۸۹ش)، *زندگی دوازده امام (ع)*، ترجمه محمد مقدس، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- 10- باقر شاملو، باقر و مرادی، مجید (۱۳۹۳ش)، «خسارت زدایی از مظنونان، متهمان و محکومان بی گناه»، *مجله حقوقی دادگستری*، سال ۷۸، شماره ۸۸.
- 11- برقی، ابو جعفر احمد بن محمد (۱۳۷۱ش)، *المحاسن*، قم، دار الکتب الاسلامیه.
- 12- جعفریان، رسول (۱۳۹۱ش)، *حیات فکری-سیاسی امامان شیعه*، تهران، چاپ مهارت.
- 13- (۱۳۹۳ش)، *تاریخ تشیع در ایران*، بی جا، ناشر علم.
- 14- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۹۵ش)، *دانشنامه حقوقی*، تهران، کتابخانه گنج دانش.
- 15- (۱۳۶۷ش)، *ترمینولوژی حقوق*، تهران، گنج دانش.
- 16- حجتی، محمد باقر (۱۳۷۸ش)، *تاریخ شیعه*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- 17- حلی، حسن بن یوسف (۱۳۸۶ش)، *دلایل الصدق*، مترجم محمد سپهری، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- 18- خلفی، عبدالعزیز (۱۹۵۰م)، *ادباء السجون*، نجف.
- 19- خلیلی، عذرا (۱۳۸۵ش)، *جایگاه زندان در اندیشه دینی*، مشکوه النور، شماره ۳۴، ص ۶۲-۹۰.

- 20- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲ش)، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- 21- (۱۳۹۹ش)، *دفتر ایام*، تهران، انتشارات علمی.
- 22- شرف الدین، عبدالحسین العاملی (۱۴۲۷ق)، *النص والاجتهاد*، تهران، دارالاسوه.
- 23- شهیدثانی، زین الدین بن علی (۱۳۸۰ش)، *الروضه البهیه فی شرح اللمه دمشقیه*، قم، اسماعیلیان.
- 24- صاحبی، عبدالعلی و لطفی، علیرضا (۱۳۸۸ش)، «مروری بر تاریخ حبس در قرون نخستین تاریخ اسلامی»، *مسکویه*، سال ۴، شماره ۱۲، ص ۱۵۷-۱۷۸.
- 25- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (۱۳۹۱ش)، *اعلام الوری (تاریخ چهارده معصوم)*، مترجم ابوالقاسم امینی، قم، جلوه کمال.
- 26- طبرسی، ابومنصور احمد بن علی (۱۳۹۰ش)، *احتجاج*، مترجم بهراد جعفری، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- 27- طبرسی، ابوعلی فضل بن علی (۱۴۲۷ق)، *مجمع البیان*، بیروت، دارالمرتضی.
- 28- طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۹ق)، *تاریخ طبری*، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات.
- 29- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق)، *الامالی*، قم، دارالثقافه.
- 30- قمی، شیخ عباس (۱۳۸۷ش)، *تممه المنتهی*، قم، انتشارات دلیل ما.
- 31- (۱۴۱۲ق)، *منتهی الآمال*، قم، موسسه انتشارات هجرت.
- 32- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- 33- (۱۳۸۹ق)، *الروضه من الکافی*، طهران، دارالکتب الاسلامیه.
- 34- (۱۳۶۴ش)، *الروضه من الکافی*، مترجم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات علمیه اسلامیه.
- 35- مازندرانی، محمد مهدی حائری (۱۳۹۰ش)، *معالی السبطين*، قم، انتشارات تهذیب.
- 36- متقی هندی، علی بن حسام الدین (۱۴۰۹ق)، *کنز العمال*، بیروت، موسسه الرساله.
- 37- مجلسی، محمدباقر (۱۳۹۰ق)، *بحار الانوار*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- 38- مقدسی، محمدباقر و رضاقلی زاده، ابراهیم (۱۳۹۷ش)، «جبران خسارت متهمان بازداشت شده بی گناه در نظام عدالت کیفری ایران و فرانسه»، *پژوهش حقوق کیفری*، سال ۶، شماره ۲۳، ص ۸۱-۱۱۱.
- 39- مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۹ق)، *مروج الذهب*، بیروت، دارالفکر.
- 40- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۶۴ش)، «زندان های وحشتناک در عصر بنی امیه»، *مکتب اسلام*، س ۲۵، ش ۹.
- 41- (۱۳۶۴ش)، «سری به زندان های بنی عباس بزنیم»، *مکتب اسلام*، س ۲۵، ش ۱۱.